

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس بیست و پنجم

موانع شناخت؛ اهواء نفسانی (۱)

صفحه ۶۴ تا ۶۷

(أعوذ بالله من الشيطان الرجيم)
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

خدا را سپاس می‌گزاریم که ما را توفیق داد دو مانع از موانع بزرگ شناخت را در کلام بنده‌ی صالحش منصور هاشمی خراسانی بررسی کنیم و از درگاه او مسئلت داریم که ما را توفیق دهد در مقام عمل نیز از این دو مانع یعنی «جهل» و «تقلید» اجتناب کنیم تا بتوانیم حق را در همه‌ی زمینه‌ها از باطل تشخیص دهیم؛ چراکه بررسی نظری این دو مانع و دیگر موانع شناخت، اگر به اجتناب عملی از آن‌ها نینجامد، فایده‌ای ندارد. به هر حال، باید توجه داشته باشیم که در هر یک از ما کم یا بیش جهل به اسلام و جهل به اهل آن و جهل به دشمنان آن وجود دارد و این مانع از شناخت حق و باطل توسط ما می‌شود. همچنانکه ممکن است در هر یک از ما تقلید از گذشتگان، یا تقلید از عالمان، یا تقلید از اکثریت مردم، یا تقلید از ظالمان، یا تقلید از کافران وجود داشته باشد و در این صورت باید هر چه زودتر خود را از آن رهایی دهیم تا بتوانیم به شناخت حق و باطل در همه‌ی عرصه‌ها موفق شویم.

اما مانع سوم از موانع هفت‌گانه‌ی شناخت که به تعبیر سیّدنا المنصور، هفت دروازه‌ی دوزخند، «اهواء نفسانی» است. مراد از اهواء نفسانی، خواهش‌های نفس انسان است که از غرائز حیوانی و نیازهای جسمانی او بر می‌خیزد و لزوماً با عقل او سازگار نیست و لذا می‌تواند مانع شناخت او از حق و باطل بشود. سیّدنا المنصور در تبیین این مانع شناخت که متأسفانه نقش بسیار برجسته‌ای در معادلات زمان ما پیدا کرده است، در ذیل عنوان

۳. اهواء نفسانی

می‌فرماید: یکی دیگر از موانع شناخت، «اهواء نفسانی» است؛ چراکه نفس آدمی (یعنی نیروی حیات او)، به اقتضای غرایز (مادی و جسمانی) خود (مانند حبّ ذات و قدرت و لذّت و آسایش)، خوش‌آیندها و ناخوش‌آیندهایی دارد که لزوماً (یعنی حتماً و همیشه) با واقع مطابق نیستند و بر شناخت او از آن (یعنی از واقع)، تأثیر (منفی) می‌گذارند؛

چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛^۱ «و باشد که چیزی را خوش نداشته باشید و آن برایتان خیر باشد و باشد که چیزی را خوش داشته باشید و آن برایتان شر باشد و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید!» این خوش‌آیندها و ناخوش‌آیندها که از عواطف آدمی (یعنی کشش‌های موجود در او به سبب غرائز و نیازهایش) نشأت گرفته‌اند و با عقل او مطابقت ندارند (چون اگر مطابقت داشته باشند دیگر اهواء نفسانی نامیده نمی‌شوند و مانع شناخت نیستند)، خوش‌بینی‌ها و بدبینی‌هایی را در ذهن او پدید می‌آورند که عقل او را از واقع‌بینی باز می‌دارند (مانند خوش‌بینی‌هایی که در بیشتر مسلمانان نسبت به مذاهب‌شان پدید آمده و آنان را از شناخت معایب و اشکالات آن بازداشته و مانند بدبینی‌هایی که در برخی مسلمانان نسبت به دعوت سیدنا المنصور پدید آمده و آنان را از اجابت آن به رغم مطابقتش با عقل و شرع باز داشته است)؛ چراکه عقل او، در حصار حب و بغض‌های (خوش‌بینانه و بدبینانه‌ی) او، قادر به شناخت خوب و بد نیست و مجبور به خوب شمردن محبوب‌ها و بد شمردن مبغوض‌های اوست (چنانکه گویی نفس اماره، عقل را تحت فشار قرار می‌دهد و نظر احساساتی خود را به آن تحمیل می‌کند)؛ تا جایی که گفته‌اند: «حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ»؛ «دوست داشتن یک چیز، کور و کر می‌کند»؛ به این معنا که دوست داشتن یک چیز پیش از شناخت آن، بر شناخت آن اثر (منفی) می‌گذارد و باعث می‌شود که بدی آن، (با اینکه در واقع وجود دارد) شناخته نشود؛ همچنانکه دوست نداشتن یک چیز پیش از شناخت آن، بر شناخت آن اثر (منفی) می‌گذارد و باعث می‌شود که خوبی آن، (با اینکه در واقع وجود دارد) شناخته نشود. از این رو، دوست داشتن یا نداشتن یک چیز (مانند یک فرد یا عقیده یا عمل)، پیش از شناخت آن معقول نیست (یعنی نه عاقلانه است که انسان چیزی یا کسی را نشناخته دوست بدارد و نه عاقلانه است که از چیزی یا کسی نشناخته کراهت پیدا کند) و پس از شناخت آن معقول است؛ چراکه دوست داشتن یک چیز، مبتنی بر خوبی آن و دوست نداشتن یک چیز، مبتنی بر بدی آن است (با توجه به اینکه فطرت انسان دوستدار خوبی است و از بدی کراهت دارد و با این وصف، اگر چیزی را دوست دارد به این خاطر است که آن را خوب می‌پندارد و اگر از چیزی کراهت دارد به این خاطر است که آن را بد می‌پندارد) و خوبی و بدی، واقعیاتی (مستقل و) بیرون از نفس

۱. بقره/ ۲۱۶.

آدمی هستند که از احساسات درونی او (چه مثبت و چه منفی) تبعیت نمی‌کنند (لذا یک چیز واقعاً بد با دوست داشتن آن خوب نمی‌شود و یک چیز واقعاً خوب با دوست نداشتن آن بد نمی‌شود). به علاوه، احساسات درونی او، نه تنها با واقعیت ملازمه‌ای ندارند، بلکه به تعداد آدمیان متعدّدند (چراکه احساسات آنان از محرک‌های درونی و بیرونی تأثیر می‌پذیرند و این محرک‌ها قابل احصا نیستند و در هر فرد متفاوتند) و این چیزی جز تضاد پدید نمی‌آورد که (قبلاً روشن شد) منشأ نابودی است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾^۱ «و اگر حق از أهواء آن‌ها تبعیت می‌کرد، آسمان‌ها و زمین و هر که در آن است، نابود می‌شد»! از این رو، پسندها و ناپسندهای آدمی (که سلايق او محسوب می‌شوند)، باید تابع شناخت او باشند، نه اینکه شناخت او، تابع پسندها و ناپسندهای او (یعنی سلايق او) باشد؛ با توجه به اینکه هرگاه شناخت او، تابع پسندها و ناپسندهای او باشد، ممکن است حقی را نپسندد، پس باطل شمارد (و این چیزی است که متأسفانه امروز در میان مردم بسیار رایج است؛ چراکه آن‌ها هر چیزی بر خلاف میل‌شان باشد را باطل می‌شمارند و از آن تنفر می‌یابند؛ انگار که معیار شناخت حق و باطل هستند! به عنوان نمونه، چندی پیش مردی متکبر - از این‌ها که به لحاظ علمی و اخلاقی هیچ چیز نیستند ولی خود را برتر از دیگران می‌پندارند - برای من نوشت که من از فلان گفتار منصور خوشم نیامد و فلان عبارت او را نپسندیدم و منظورش آن بود که به این دلیل ایشان در خطا است! در پاسخ به او نوشتم: ای بنده‌ی خدا! تا کی در باتلاق خودپرستی فرو خواهی رفت؟! تا کی به این «من! من!» ادامه خواهی داد؟! دست از خودبینی بردار و خدایین شو! بین خدا از کدام گفتار خوشش می‌آید و کدام عبارت را می‌پسندد! اینکه تو از گفتار این عبد صالح خوشت نیامده است و عبارت او را نپسندیده‌ای، به اندازه‌ی بال پشه‌ای اهمّیت ندارد! مهم این است که گفتار این عبد صالح مبتنی بر فلان آیه‌ی قرآن و حدیث متواتر است و با فلان حکم عقلی سازگاری دارد! با این وصف، تو برو خوشایند و پسندت را اصلاح کن جان برادر تا در ضلالت نمیری! این مرض مهلکی است که در قلب بسیاری از مردم هست؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾^۲ «آیا هرگاه فرستاده‌ای برای شما چیزی آورد که نفس‌هاتان نمی‌پسندد، بزرگی جستید؛ پس برخی را تکذیب کردید و برخی را کشتید؟!» و فرموده است: ﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ

۱ . مؤمنون / ۷۱.

۲ . بقره / ۸۷.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ^۱: «به درستی که برای شما حق را آورده‌ایم، ولی بیشتر شما حق را خوش نمی‌دارید!» بل گاه کراهت آدمی از حق، چنان شدت می‌یابد که ترجیح می‌دهد بمیرد، ولی آن را قبول نکند؛ مانند کسانی (از مشرکان قریش) که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْ بَعْدَابِ أَلِيمٍ^۲؛ «و هنگامی که گفتند: خداوند! اگر این به راستی حقی از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگی ببار یا ما را عذابی دردناک بیاور!» (بینید که تکبر و خودپسندی، انسان را تا چه حدی ساقط می‌کند و به چه مرحله‌ای از شقاوت و شرارت می‌رساند! از همین رو است که سیدنا المنصور بر)

[لزوم ترک پیش‌ذهنیت‌ها]

(پای می‌فشارد و می‌فرماید): به علاوه، رضایت‌ها و کراهت‌های آدمی (که اهواء نفسانی او محسوب می‌شوند)، توقعاتی از حق در ذهن او پدید می‌آورند که شناخت آن را برای او دشوار می‌کنند (به این معنا که او توقع دارد حق به گونه‌ی خاصی باشد که خوشایند اوست و این باعث می‌شود که اگر آن را به گونه‌ای دیگر ببیند نشناسد و انکار کند و مثلاً بگوید: حق که این طور نباید باشد!)؛ زیرا این توقعات ذهنی که «پیش‌ذهنیت‌ها» (به معنای ذهنیت‌های پیش از شناخت) نامیده می‌شوند، حق را پیش از شناخت آن، مطابق با پسندهای آدمی انتظار می‌برند و هرگاه بر خلاف آن‌ها پدیدار شود، باطل می‌شمارند (این خطر بسیار بزرگی است که شناخت حق را تهدید می‌کند و متأسفانه بسیار هم رایج است؛ چنانکه سیدنا المنصور به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کند و می‌فرماید): نمونه‌ی این پیش‌ذهنیت‌ها، پیش‌ذهنیت مشرکان بود که توقع داشتند پیامبر خدا (طبیعت فوق بشری داشته باشد و)، غذا نخورد و در بازار راه نرود و به همراه خود فرشته‌ای داشته باشد (تا پیامبری‌اش اظهر من الشمس باشد) و هنگامی که پیامبر خدا، بر خلاف توقع آنان ظاهر شد، او را تکذیب نمودند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ^۳ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا^۳؛ «و گفتند: این پیامبر را چه می‌شود که غذا می‌خورد و در بازار راه می‌رود؟! چرا به سوی او فرشته‌ای نازل نشد تا به همراه او

۱. زخرف/ ۷۸.

۲. انفال/ ۳۲.

۳. فرقان/ ۷.

بیم‌دهنده باشد؟!؛ یا توقع داشتند که خداوند خود (بدون واسطه‌ی پیامبر) با آنان سخن گوید یا نشانه‌ای موافق میل آنان بیاید و هنگامی که این توقع‌شان برآورده نشد (و نشانه‌های دیگری برایشان آمد)، کافر شدند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۱ «و کسانی که نمی‌دانند می‌گویند: چرا خداوند خود با ما سخن نمی‌گوید یا نشانه‌ای برایمان نمی‌آید؟! کسانی که پیش از آنان بودند نیز همین گونه گفتند! دل‌هاشان شبیه هم است! ما نشانه‌ها را برای گروهی که یقین می‌کنند، روشن کرده‌ایم»؛ یا توقع داشتند که به هر یک از آنان چیزی که به پیامبر داده شده است (مانند کتاب آسمانی یا وحی)، داده شود و هنگامی که داده نشد، به پیامبر کافر شدند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَةً﴾^۲ «بل هر یک از آنان می‌خواهد که به او نامه‌هایی جداگانه داده شود» و فرموده است: ﴿قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ﴾^۳ «گفتند: ما ایمان نمی‌آوریم تا آن گاه که آنچه به پیامبران خدا داده شد، به ما نیز داده شود»! در حالی که این توقعات آنان، هیچ یک مبتنی بر عقل نبود و تنها از خوش‌آیندها و ناخوش‌آیندهای آنان نشأت گرفته بود (چراکه عقل قطع به صدق پیامبران از طریق هر آیتی را کافی می‌داند و هیچ الزامی به آیت خاصی ندارد و دریافت مستقیم وحی را نیز توسط همگان نه ممکن می‌داند و نه ضروری؛ لذا این اهواء نفسانی آنان است که برای خدا تعیین تکلیف می‌کند و شرط می‌گذارد). نمونه‌ی دیگر این پیش‌ذهنیت‌ها، پیش‌ذهنیت یهودیان بود که توقع داشتند پیامبر خاتم، از نسل إسحاق باشد (چون او فرزند ساره زن آزاد ابراهیم علیه السلام بود که بنی اسرائیل از نسل او بودند)؛ پس چون او را از نسل اسماعیل یافتند، انکار کردند (چون او فرزند هاجر کنیز ابراهیم علیه السلام بود و بنی اسرائیل از نسل او نبودند و آنان آرزو داشتند که پیامبر خاتم از بنی اسرائیل باشد و دوست داشتند که از اسماعیلیان باشد!)؛ چنانکه خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۴ «و پیشتر بر کسانی که کافر شدند پیروزی می‌جستند، ولی

۱. بقره/ ۱۱۸.

۲. مدثر/ ۵۲.

۳. أنعام/ ۱۲۴.

۴. بقره/ ۸۹.

چون چیزی که می‌شناختند آنان را آمد، او را انکار کردند؛ پس لعنت خداوند بر کافران باد!؛ (در حالی که روشن است خداوند محاسبات خودش را دارد و به قیاس‌های آنان اعتنایی ندارد و به میل آنان عمل نمی‌کند) یا توقع داشتند که هر پیامبری، قربانی‌ای برای آنان بیاورد که آتش (از آسمان نازل شود و) آن را بخورد (چون چنین معجزه‌ای در بنی اسرائیل مسبوق به سابقه بود) و هنگامی که پیامبری آن را نیاورد، (هر چند معجزات دیگری آورد) او را تکذیب کردند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهٗ النَّارُ﴾^۱ «کسانی که گفتند: خداوند با ما عهد کرده است که به پیامبری ایمان نیاوریم تا آن گاه که برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش آن را بخورد!؛ در حالی که این توقعات آنان، مبتنی بر عقل نبود و تنها از آرزوهای آنان (یعنی تمایلات‌شان) نشأت گرفته بود؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿تِلْكَ اَمَانِيُّهُمْ فَلِ هَٰئِذَا بُرْهَانُكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲ «آن آرزوهای آنان است؛ بگو برهان خود را بیاورید اگر راست می‌گویید!» (از اینجا دانسته می‌شود که شناخت حق مبتنی بر برهان است نه مبتنی بر توقعات و تمایلات!) بدین سان، پیش‌ذهنیت‌های ناشی از خواهش‌های نفسانی، شروطی برای شناخت حق تعیین می‌کنند که در واقع، شناخت حق مشروط به آن‌ها نیست (مثل اینکه اگر فلان کس حق است باید همه‌ی افکار ما را بخواند یا از زمین چشمه‌ای را بیرون آورد یا از آسمان کتابی را نازل کند یا با یک اشاره‌ی دست قصری را برای خود به وجود آورد، در حالی که هیچ یک از این شروط بنیادی بر عقل ندارد و شناخت حق می‌تواند از طریق معجزات دیگری که مقتضای حکمت الهی است انجام شود). به علاوه، با برانگیختن پیش‌داوری‌ها، فرصت شناخت حق را سلب می‌کنند و به عقل، مجالی برای بررسی آن نمی‌دهند (چون پیش از آنکه عقل از راه برسد و بتواند حق را بررسی کند قضاوت درباره‌اش صورت گرفته و حکم قطعی صادر شده است)؛ مانند یک قاضی که ادّعی مدّعی را پیش از شنیدن دلایل او، رد می‌کند، به دلیل آنکه دوست نمی‌دارد او راستگو باشد یا بر پایه‌ی پیش‌فرض‌هایش، ممکن نیست که او راستگو باشد (مانند عبد یالیل بن عمرو از رؤسای طائف که وقتی پیامبر او را به اسلام دعوت کرد و از او یاری خواست گفت: من پرده‌های کعبه را دریده باشم اگر تو پیامبر باشی!! چراکه بر پایه‌ی پیش‌فرض‌هایش، ممکن نبود که او پیامبر باشد!) یا ادّعی او را پیش از شنیدن دلایل او، می‌پذیرد، به دلیل آنکه دوست می‌دارد

۱. آل عمران / ۱۸۳.

۲. بقره / ۱۱۱.

او راستگو باشد یا بر پایه‌ی پیش‌فرض‌هایش، ممکن نیست که او دروغگو باشد (ببینید که چه اندازه سخن سیدنا المنصور در این باره عمیق و کاربردی است؛ مانند روان‌شناسی متبخر و باتجربه که امراض روحی بیمار را می‌شناسد و تشریح می‌کند). همچنانکه بسیاری از مسلمانان، کسانی را دوست می‌دارند (مانند گذشتگان و رهبرانشان) و از این رو، هر چیزی که آنان می‌گویند یا می‌کنند را درست می‌پندارند (و متعصّبانه از آن دفاع می‌کنند، اگرچه بنا بر معیار شناخت درست نباشد) و کسانی را دوست نمی‌دارند (مانند سیدنا المنصور) و از این رو، هر چیزی که آنان می‌گویند یا می‌کنند را نادرست می‌پندارند (اگرچه بنا بر معیار شناخت درست باشد مانند استناد به قرآن و اقتدا به پیامبر و اهل بیت او؛ چنانکه برخی دشمنان آن جناب با وقاحت عجیبی می‌گویند که ایشان در استناد به قرآن زیاده‌روی کرده است!! یعنی حتی کثرت استناد ایشان به قرآن را نیز نادرست می‌پندارند! یا می‌گویند که گفتار و نوشتار ایشان شبیه گفتار و نوشتار پیامبر و اهل بیت است!! یعنی حتی شباهت گفتار و نوشتار ایشان به گفتار و نوشتار پیامبر را هم نادرست می‌پندارند!؛ در حالی که خداوند فرموده است: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنَ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۖ اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾^۱ «و دشمن داشتن گروهی شما را واندارد که عدالت نورزید؛ عدالت ورزید؛ آن به تقوا نزدیک‌تر است!» روشن است که این پیش‌داوری (یعنی داوری پیش از شناخت)، از بزرگ‌ترین موانع شناخت و مهم‌ترین اسباب تکذیب حق است؛ چنانکه خداوند بلندمرتبه فرموده است: ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ ۚ كَذٰلِكَ يَطۡعُ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوۡبِ الْكَٰفِرِيۡنَ﴾^۲ «و به راستی پیامبرانشان برایشان نشانه‌های روشن آوردند، ولی آن‌ها نمی‌توانستند به چیزی ایمان آورند که از پیش، آن را تکذیب کرده بودند! این گونه خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد!» (این از آیاتی است که سیدنا المنصور معنای آن را بیشتر از هر کس دیگری درک و تبیین کرده است. بنا بر این معنا، کسانی که حق را با پیش‌داوری تکذیب کرده‌اند هرگز به آن ایمان نخواهند آورد؛ همچنانکه اگر کسی حق را در نخستین مواجهه با آن تکذیب کند، دیگر هرگز به آن ایمان نخواهد آورد و این معنایی است که ایشان در چندین جای این کتاب به مناسبت تبیین می‌فرماید.

و السلام علیکم و رحمت الله

۱. مائدة / ۸.

۲. أعراف / ۱۰۱.